عکس: سعید غلامحسینی | شهروند

نگاهی به سیر تطور وجدان عمومی در جامعه ایران از مشروطه تا امروز در گفت‌وگو با مهدی غنی

وجدان عمومی ما؛ سرخوردگی یا عقلانیت

طرح‌نو- امیر توحید فاضل | واژه وجدان در فرهنگ لغات معین به معنی نیرویی باطنی است که خوب را از بد تشخیص می‌دهد. در تعریف وجدان عمومی نیز جامعه‌شناسان مختلف، هر کدام براساس دیدگاه‌ها و پایه‌های نظری خود این عبارت را تعریف کرده‌اند. از جمله آن که امیل دورکیم وجدان عمومی را «واقعیتی عینی، والا و متمایز از وجدان‌های فردی در جهت تبیین مسائل اجتماعی» می‌داند و معتقد است که «مجموعه اعتقادها و احساسات مشترک در میانگین افراد یک جامعه، واحد دستگاهی معینی را تشکیل می‌دهد که حیات خاص خود را دارد. این دستگاه را می‌توان وجدان جمعی یا عمومی نامید.» برای شناخت رویکردهای اجتماعی جامعه ایران و سیر تطور و گونه‌گونی «پدیده وجدان عمومی» در این جامعه در تاریخ معاصر گفت‌وگویی با مهدی غنی، پژوهشگر تاریخ و دین و از فعالان سیاسی قبل از انقلاب انجام داده‌ایم که در ادامه می‌خوانید:

• برای شروع این بحث ابتدا لازم است تعریفی کلی از «وجدان عمومی» داشته باشیم. اما قبل از آن باید بدانیم که اساسا می‌توان تعریفی واحد از وجدان عمومی داشت؟

وجدان عمومی از سوی جامعه‌شناسان مختلف تعاریف متعددی دارد و نمی‌توان تعریفی واحد و مورد قبول همه از این عبارت داشت. با این حال من معتقدم که وجدان عمومی همان باور عمومی و دریافت عمومی یک گروه از افراد در مقاطع مختلف تاریخی است.

• با مطالعه تاریخ معاصر متوجه می‌شویم که مردم ما در دوره‌های مختلف، کنش‌های اجتماعی خاصی داشته و در دوره‌ای دیگر رفتاری متضاد با کنش جمعی پیشین از خود به نمایش گذاشته‌اند. با پذیرش تعریف شما از وجدان عمومی، وجدان عمومی جامعه ایران در دوره‌های مختلف تاریخ معاصر روی کدام موضوعات تمرکز و حساسیت داشته است؟

همان‌طور که گفتید، عمل و عکس‌العمل‌های مردم ما در هر دوره‌ای، ویژگی‌های خاص خود را دارد. به‌عنوان نمونه در دوره مشروطه شاهد استبداد و زورگویی‌های دوره قاجار در مناطق مختلف کشور هستیم و یک نوع بی‌قانونی در جامعه ما حاکم بوده است. به همین دلیل، دریافت عمومی روشنفکران ما این بود که باید ساختار حکومت در ایران نظام‌مند شده و حکومت و حاکمان به مردم پاسخگو باشند و همین دریافت عمومی به توده‌ها نیز منتقل شد. اما بعد از انقلاب مشروطه یک تشتتی به وجود آمده و اختلافاتی در تفسیر قانون و تبیین اهداف انقلاب مشروطه پدید می‌آید که منجر به هرج‌ومرج شده و این هرج‌ومرج در دوره احمدشاه ملموس بوده و از طرف دیگر نیز بی‌نظمی‌هایی را در کشور حاکم می‌کند که ناشی از بی‌کفایتی حکومت و حاکمان است. در این دوره دریافت عمومی جامعه تغییر کرده و بی‌کفایتی حاکمان موجب می‌شود که جامعه در اواخر دوره قاجار به این دریافت می‌رسد که برای رفع مشکلات و کاستی‌ها نیاز به اقتدار داریم و نیرویی می‌خواهیم که تشتت موجود را از بین برده و نظم و امنیت و وحدت ایجاد کند.

• بنابراین چنین دریافت عمومی زمینه ورود رضاخان و به‌قدرت رسیدن وی را فراهم کرده است؟

دقیقا همین اتفاق افتاد. در آن دوره تاریخی، رضاخان با چنین نگاه و دریافت عمومی بالا می‌آید و روشنفکران و توده‌ها از او می‌خواستند که اقتدار نشان داده و شرایطی که داشت موجب بازگشت حاکمیت ملوک‌الطوایفی می‌شد را اصلاح کند. به همین دلیل می‌بینیم که ورود رضاخان به‌قدرت با استقبال برخی‌ها روبه‌رو شده و بسیاری از روشنفکران و حتی علمای دینی در ابتدا از او حمایت هم کردند.

• این تغییر سریع و حتی متضاد دریافت عمومی جامعه، ریشه در چه عواملی داشت؟

بخش مهمی از آن متاثر از تجربه‌های ملی ایرانیان بود. تجربه‌های ملی و تاریخی به‌تدریج یک فرضیه و تئوری را در درون ذهن مردم برجسته می‌کند. به همین دلیل است که می‌بینیم بی‌نظمی‌ها و بی‌قانونی‌های دوره قاجار مردم را به این سمت هدایت می‌کند که خواستار تدوین و تصویب قانون و استقرار نظام قانونمند باشند و چند سال بعد بی‌کفایتی حکام و هرج‌ومرج موجود در کشور، فضایی را پدید می‌آورد که مردم خواستار استقرار یک نظام مقتدر شده و حتی زورگویی‌های یک حاکم را هم در ابتدا مثبت می‌بینند.

• وقتی که اقتدار رضاخانی تبدیل به دیکتاتوری و استبداد شد، چه تغییری در دریافت عمومی جامعه پدید آمد؟

این رویکرد تاثیرات عمیقی در جامعه ایران داشت. رضاخان بعد از به قدرت رسیدن حتی یاران خود را هم تحمل نمی‌کرد و سرکوب وسیعی در جامعه حاکم شده و شاهد نوعی خودمحوری و حاکمیت فردی بودیم و به همین دلیل مردم به این نتیجه رسیدند که دیکتاتوری عامل اصلی مشکلات ما است. لذا در شهریور ۲۰ و با رفتن رضاخان، مردم ایران جشن ملی می‌گیرند و با وجود این که کشور در اشغال بیگانه قرار گرفته بود، شادمانی کردند. در اینجا پارادایم دیگری جایگزین دریافت‌های عمومی گذشته شده و این بار مردم به‌دنبال آزادی و رهایی از سرکوب‌ها و پذیرش افکار مخالف رفتند که نتیجه آن نهضت ملی‌شدن صنعت نفت بود. ما در دوره نهضت ملی به یک تعادل در حوزه دریافت عمومی جامعه می‌رسیم. یعنی مردم خواستار اقتدار در برابر بیگانه از یک طرف بوده و از طرف دیگر در داخل کشور خواستار آزادی در چارچوب قانون شدند. به نظر من بهترین دوره در تاریخ معاصر ما همین دوره نهضت ملی است که هم به تعادل رسیدیم و هم یک مقدار مسائل را عمیق‌تر نگاه کرده و مفاهیمی ارزشی چون آزادی برای اکثریت جامعه مهم بود. متاسفانه سرنوشت این آزادیخواهی در داخل و اقتدار در برابر بیگانگان، کودتایی بود که در ۲۸ مرداد علیه دولت ملی دکتر مصدق رخ داد.

• پس از ۲۸ مرداد بود که مردم به این دریافت عمومی رسیدند که اصلاحات در داخل چارچوب سلطنت میسر نمی‌شود؟

از شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ اقتدار حکومت رو به ضعف رفت و مردم به‌طور مستقیم با اشغال کشور توسط بیگانگان مواجه شدند. به همین دلیل نوعی بیگانه‌ستیزی بعد از شهریور ۲۰ در میان مردم دیده می‌شود که اوج آن در مسأله آزادی آذربایجان قابل مشاهده است و اتفاقا همین بیگانه‌ستیزی یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری نهضت ملی است. در ۲۸ مرداد این بیگانه‌ستیزی تبدیل به کینه شد، چون کشورهای خارجی را عامل سقوط دولت ملی می‌دانستند. پس از اتفاقات و رخدادهای سال ۳۲ نوعی سرخوردگی در جامعه ما پدید آمد و برای دوره‌ای به اصطلاح مردم ما دل به کار نمی‌دادند.

برای شناخت دقیق‌تر وجدان عمومی جامعه باید تجربه‌های ملی را به‌طور دقیق بررسی کنیم، چراکه این تجربه‌ها در ضمیر ناخودآگاه جامعه تاثیر گذاشته و از هر رخدادی، مردم یک تجربه تاریخی و ملی واحدی را دریافت می‌کنند که شاید این تجربه‌ها و اثرات در جایی ثبت و ضبط نشده باشد، اما در ضمیر مردم جا باز کرده است. به همین دلیل پس از کودتا، توده مردم و نه روشنفکران، از حرکت‌های اجتماعی و سیاسی سرخورده شده و نوعی یأس در جامعه حاکم شد. البته این یأس در میان توده‌ها بود و نخبگان سیاسی و روشنفکران به‌رغم واکنش‌های مردمی، همچنان فعال بودند، اما توده مردم دست به حرکتی علیه حکومت نمی‌زدند. علت این بود که مردم تجربه‌هایی از نتیجه انقلاب مشروطه و همچنین نهضت ملی داشتند و قانع کردن توده‌ها به حرکت‌های اجتماعی و سیاسی کار سختی بود. به همین دلیل توده‌ها از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ۱۵ خرداد ۴۲ دچار نوعی یأس و سرخوردگی بودند.

• این چه سرخوردگی و یأسی است که ناگهان در خرداد ۴۲ موجب حرکت‌های گسترده علیه حکومت می‌شود؟

قیام ۱۵ خرداد ۴۲ دارای جنبه‌های مذهبی بود، لذا در همه شهرها و نقاط کشور این حرکت‌ها وجود ندارد و محدود به شهرهای مذهبی‌تر مانند قم و تبریز می‌شود. ضمن این که باید این نکته را هم مدنظر قرار داد که حرکت‌های ۱۵ خرداد را در ابتدا و در آن مقطع حتی همه روحانیون حمایت نکردند و در ابتدا با قیام ۱۵ خرداد همراه نشدند. لذا می‌بینیم بیشتر طرفداران و مقلدین امام خمینی(ره) در آن مقطع در صحنه حضور دارند. به‌دلیل این که همه مردم، روشنفکران و علمای دینی با قیام ۱۵ خرداد همراهی نکردند، نتیجه مقطعی آن قیام، سرکوب بود و پس از سرکوب باز هم شاهد نوعی سکوت اجتماعی و در خود فرورفتن توده‌ها و تحمل کردن وضعیت حاکم هستیم و بازهم بیشتر نخبگان سیاسی به‌جای توده‌ها فعال می‌شوند و هزینه فعالیت سیاسی را هم توده‌ها تحمل نکرده و بیشتر گروه‌های سیاسی هستند که این هزینه‌ها را پرداخت می‌کنند

• چه عواملی موجب شد که جامعه ایران در بهمن ۵۷ به این دریافت عمومی رسید که دیگر نظام حاکم اصلاح‌پذیر نیست و باید با انقلاب کلی، اساس نظام سلطنتی را برهم زد؟ به بیان دیگر وجدان عمومی جامعه ایرانی در آن مقطع چطور به آن تلاطم عظیم افتاد؟

حضور گسترده توده‌ها در انقلاب اسلامی دلایل مختلفی دارد. در ابتدا باید گفت که بالاخره تلاش‌های ۱۵ ساله پس از ۱۵ خرداد ۴۲ و حتی تلاش‌های ۲۵ ساله نخبگان و روشنفکران پس از کودتا علیه دولت ملی دکتر مصدق نتیجه داد و جامعه از تحمل کردن و فرورفتن در خود دست برداشت. در این سال‌ها نخبگان سیاسی فعال و به‌تدریج بین مردم تاثیر گذار شدند. دلیل دیگر به افزایش سطح سواد و تحصیلات مردم و افزایش آگاهی عمومی باز می‌گردد. از سوی دیگر در این دوران شاهد یک‌سری سیاست‌های حکومت هستیم که اشتباه بود و به بن‌بست رسید و درنهایت نیز موجب شد که خود حکومت دچار تعارض و تناقض شود. مانند پدیده گسترش مهاجرت از روستاها به شهرها. بالاخره وقتی مردم از روستا به شهر آمدند و خواسته‌های خود را تحقق‌یافته نمی‌دیدند، نارضایتی آنها از حاکمیت بیشتر می‌شد. ورود رسانه‌های خارجی و اطلاع‌رسانی از وضعیت ایران دلیل دیگر بود که موجب افزایش اطلاعات عمومی و همچنین رشد اعتراضات اجتماعی و درگیرشدن وجدان عمومی جامعه شد.

همچنین آمال و آرزوهای مردم که از دوره مشروطه مطرح شد، هنوز هم وجود داشت و مانند یک خواست عمل نشده و تحقق‌نیافته بود. مانند خواست آزادی، عدالت و برابری. عامل مهم دیگر گفتمان مذهبی بود که از ۱۵ خرداد ۴۲ به‌طور جدی‌تر در جامعه مطرح می‌شد. این گفتمان خواست‌هایی را مطرح می‌کرد مانند استقرار حکومت عدل علی(ع) یا این که رهبری جامعه باید پاسخگوی اعمال و رفتار خود باشد.

از سوی دیگر حاکمیت ایران در اواخر دوره پهلوی وضعیت ناهنجاری داشت و مشروعیت حکومت، هم از نظر مذهبی و هم قانونی به‌شدت تضعیف شده بود.

شاه نیز نه به قانون پایبند بود و نه خود را ملزم به رعایت و اجرای احکام دینی می‌دید و اساسا به احکام دینی توجهی نداشت. بی‌کفایتی حکومت و در رأس آنها خود شاه و بی‌نظمی و بی‌درایتی موجود اقتدار حکومت را زیر سوال برده بود. مجموعه این عوامل موجب شد که دریافت عمومی جامعه راهی به غیر از انقلاب پیدا نکند.

• بلافاصله پس از انقلاب، پیش از آن که بحث ثبات مطرح شود، بحث حفظ انقلاب به میان آمد که این دوره مصادف است با حمله نظامی به کشور و درگیر شدن ایران با جنگی ۸ ساله. در دوران جنگ تحمیلی وجدان عمومی جامعه ما تغییراتی داشت؟

در دوران جنگ مردم احساس کردند که تمامیت ارضی کشور در حال تضییع شدن است و بخشی از خاک کشور ما اشغال شده بود. بنابراین باز هم انگیزه‌های گذشته که همان بیگانه‌ستیزی است در وجدان عمومی جامعه ما بیدار شد.

مردم با این خطر روبه‌رو شدند که هر لحظه ممکن است استقلال و تمامیت ارضی کشور از بین برود. به همین دلیل به صورت یکپارچه و واحد برای دفاع از خاک کشور وارد میدان شده و برای حفاظت از نظام نوپای خود یعنی انقلابی که هم مشروعیت داشت و هم مقبولیت دست به اسلحه بردند. انگیزه‌های مذهبی نیز در دوران جنگ بسیار جدی است. بسیاری بر این باور بودند که امام خمینی(ره) مظلوم واقعه شده و باید از مرجعیت مظلوم شیعه دفاع کرد. رهبری امام (ره) در وجدان عمومی جامعه ما اثرگذاری زیادی داشت و مردم بر این باور بودند که حرکت در این مسیر، حرکت در راه امام حسین(ع) و مقابله با یزیدیان است. بنابراین جنگ، هم از نظر ملی و هم از نظر مذهبی انگیزه‌های بسیار قوی برای مردم ایجاد کرد و نتیجه آن دفاع مقدس ۸ ساله از کشور و اسلام و انقلاب شد.

• شما امروزه وجدان عمومی جامعه ایران را چطور ارزیابی می‌کنید؟ به بیان دیگر، دریافت عمومی جامعه ما از مسائل پیرامونی خود تحت تأثیر چه آیتم‌هایی است؟

برای پاسخ به این پرسش باید خیلی تأمل کرد. چراکه با گسترش اطلاعات و دسترسی مردم به منابع تاریخی، تمام تجربیات گذشته مقابل چشم مردم قرار گرفته است. نسل امروز ما حتی اگر مطالعه تاریخی نداشته باشد، در حد اجمالی و کلی تجربه یک انقلاب در بهمن ۵۷ و جنگی ۸ ساله و سپس سال‌های پس از جنگ را به‌چشم دیده است. به همین دلیل معتقدم که نسل فعلی ما نسل تأملگر و درحال تامل بوده و هنوز به یک جمع‌بندی قطعی نرسیده است. لذا می‌بینیم که کنش‌های متفاوتی در مقاطع مختلف از خود نشان می‌دهد. مثلا کارشناسان و جامعه‌شناسان ما نمی‌توانند نتایج یک انتخابات را از پیش حدس بزنند و این نشان نمی‌دهد که در درک دریافت عمومی جامعه دچار مشکل هستیم و از سوی دیگر جامعه ما هم هنوز به درک واحد نرسیده است. البته من نام این وضعیت را چیزی مثل سرخوردگی نمی‌گذارم. بلکه جامعه ما حرکت دارد. حرکت جامعه کند است، اما عاقلانه‌تر از گذشته بوده و دیگر شتاب‌زده و غیرعقلانی نیست و به‌نوعی به یک پختگی رسیده‌ایم. حرکت‌های مردمی ما بیشتر کنش‌های فرهنگی است که محتوای سیاسی دارد و نشان می‌دهد که درحال رسیدن به یک پختگی تاریخی هستیم. نسل امروز ما یک ویژگی مهم دارد و این است که نمی‌خواهد هزینه زیادی برای فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خود بپردازد. چراکه تجربه تاریخی گذشته را داشته و می‌دانند که برای رسیدن به هر دستاوردی نمی‌توان هزینه زیادی پرداخت و این هزینه زیاد منطقی نیست. در نتیجه می‌توانیم بگوییم که نسل امروز عقلانی‌تر فکر می‌کند. همچنین این نسل دست از آرمان‌های اصلی خود که همان آزادی، برابری و عدالت است، برنداشته و در عین حال درگیر یک سرگردانی مقدسی است که هنوز راه خود را پیدا نکرده است.

• شما وجدان عمومی جامعه امروز ایران را از نظر اخلاقی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

وجدان عمومی از نظر اخلاقی در جامعه امروز ایران، یک وضعیت درهم ریخته دارد. از یک‌طرف، ناهنجاری‌های اخلاقی خیلی زیادی در جامعه رواج دارد و از سوی دیگر، بخشی از ارزش‌های اخلاقی از طرف مردم جدی پیگیری می‌شود. به‌عنوان نمونه، دروغ گفتن در فرهنگ و تاریخ ایران پذیرفتنی نیست. به همین دلیل دولتمردانی که در گذشته به‌راحتی به‌مردم دروغ می‌گفتند و آشکارا حرف خود را عوض می‌کردند، از سوی مردم طرد شدند. اما در میان همین جامعه دروغگویی به‌شدت دیده می‌شود، به‌ویژه در روابط جاری و روزانه مردم. با تمام این تضادها و تناقضات، بازهم من به آینده امیدوار هستم، چراکه نسل امروز دریافتی عقلانی‌تر از تجربه‌های تاریخی و ملی داشته و به‌راهی می‌رود که نتیجه آن مطلوب خواهد بود.

> • عمل و عکس‌العمل‌های مردم ما در هر دوره‌ای، ویژگی‌های خاص خود را دارد. به‌عنوان نمونه در دوره مشروطه شاهد استبداد و زورگویی‌های دوره قاجار در مناطق مختلف کشور هستیم و یک نوع بی‌قانونی در جامعه ما حاکم بوده است. به همین دلیل، دریافت عمومی روشنفکران ما این بود که باید ساختار حکومت در ایران نظام‌مند شده و حکومت و حاکمان به مردم پاسخگو باشند و همین دریافت عمومی به توده‌ها نیز منتقل شد.
>
> • نسل امروز ما حتی اگر مطالعه تاریخی نداشته باشد، در حد اجمالی و کلی تجربه یک انقلاب در بهمن ۵۷ و جنگی ۸ ساله و سپس سال‌های پس از جنگ را به‌چشم دیده است. به همین دلیل معتقدم که نسل فعلی ما نسل تأملگر و درحال تامل بوده و هنوز به یک جمع‌بندی قطعی نرسیده است. لذا می‌بینیم که کنش‌های متفاوتی در مقاطع مختلف از خود نشان می‌دهد. مثلا کارشناسان و جامعه‌شناسان ما نمی‌توانند نتایج یک انتخابات را از پیش حدس بزنند و این نشان نمی‌دهد که در درک دریافت عمومی جامعه دچار مشکل هستیم و از سوی دیگر جامعه ما هم هنوز به درک واحد نرسیده است.

ذره بین

نیازمندانی که وسوسه نمی‌شوند

مهدی صادقی | مدرس جامعه‌شناسی

روح جمعی که از آن به‌عنوان «وجدان جمعی» هم یاد می‌شود، جزو ترکیباتی به حساب می‌آید که ابعاد فراوانی دارد. یکی از این ابعاد آن است که ما چه فصل‌ها و وجوه مشترکی بین مردم داریم و چطور می‌توانیم بین آنها تعادل و تعامل برقرار کنیم؛ تعاملی که زمینه را برای شکل‌گیری یک جامعه پویا فراهم می‌کند. اگر بخواهیم به معنای خود «وجدان» بپردازیم و در معنای عام کلمه به آن نگاه کنیم، یک عامل درونی به شمار می‌آید که باعث می‌شود یک فرد مختارانه و بدون نظارت خاصی بر مبنای ارزش‌های اخلاقی رفتار کند و در جامعه حاضر شود. در مقابل هم این مسأله تلقی می‌شود که اگر فردی در صورت احساس فقدان نظارتی خاص، برخلاف ارزش‌ها رفتار کند و در جامعه حاضر شود، اصطلاحا به‌عنوان آدمی شناخته می‌شود که وجدان را رعایت نکرده و به او «بی‌وجدان» می‌گویند.

جامعه‌شناسان مختلفی این مسأله را بررسی کرده‌اند که «امیل دورکیم» یکی از آنهاست. البته در برخی موارد هم این مسأله در حوزه روانشناسی به بحث گذاشته شده است. دورکیم جامعه‌شناس جزو اولین کسانی به حساب می‌آید که در مورد «وجدان جمعی» بحث کرده است. از نظر دورکیم، «وجدان جمعی» به‌عنوان واقعیتی عینی و متمایز از وجدان فردی در راستای روشن‌سازی و فهم مسائل اجتماعی به کار می‌رود. اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، «وجدان جمعی» به این صورت تعریف می‌شود: «مجموعه باورها و احساسات مشترک در میانگین افراد یک جامعه واحد دستگاهی معینی را تشکیل می‌دهد - که حیات خاص خود را دارد- که به آن دستگاه «وجدان جمعی» یا عمومی می‌گویند. «وجدان جمعی» نشان‌دهنده حالات مشترک میانگین افراد یک جامعه است. در نظر جامعه‌شناسان تعریف‌های مختلفی برای «وجدان عمومی» در نظر گرفته شده که دورکیم آن را مترادف با وجودی مستقل می‌داند.

ما نمونه‌های بسیاری در جامعه خودمان داشته‌ایم که یک فرد در همین راستا حرکت کرده و با کار خود «وجدان عمومی» جامعه را بیدار کرده است. نمونه آن را می‌توان در حرکت افراد نیازمندی مشاهده کرد که با یافتن کیف‌های پول یا طلا وسوسه نشده‌اند و با سعی و تلاش فراوان آنها را به صاحب خود باز گردانده‌اند. ما مردمی داریم که «وجدان عمومی» بیداری دارند، اما متاسفانه معضلات اجتماعی و اقتصادی گوناگون باعث شده که دچار ناهنجاری‌های مختلف شوند و با زیر پا گذاشتن ارزش‌ها از میزان «وجدان عمومی» جامعه کاسته شود. واقعیت آن است که هر چه جامعه به سمت ارزش‌ها برود «وجدان عمومی» فعال‌تر و عمیق‌تری خواهیم داشت و در غیر این صورت دچار ناهنجاری‌های مختلف خواهیم شد.

نگاه

حقوق شهروندی در تطابق با وجدان جمعی

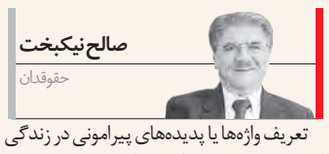

صالح نیکبخت
حقوقدان

تعریف واژه‌ها یا پدیده‌های پیرامونی در زندگی اجتماعی و حتی دیگر موارد، نیاز به وضوح و شفافیت دارد. از این حیث «وجدان جمعی»، طوری که بتوان مقصود فرد از این عبارت را به‌صورت کاملا واضح و شفاف دریافت کرد، تعریف نشده است. «وجدان جمعی» پیش از آن که مربوط به نهاد یا گروهی خاص باشد، از لحاظ جمعیت شناسی، انگاره‌ای است که هر یک از افراد در مورد نقش و موقعیت اجتماعی خود از آن تعریف خاصی دارند.

همان‌طور که در مسأله عرف، برای افراد مشخص و در کل جامعه عرف‌های عمومی وجود دارد، درباره «وجدان جمعی» نیز این موضوع صادق است. برای مثال عرف عمومی، به‌موضوعاتی گفته می‌شود که اکثریت جامعه آن را قبول دارند یا به آن عمل می‌کنند و البته عرف‌های دیگری مانند عرف علما و دیگران هم وجود دارد. درباره «وجدان جمعی» نیز بسته به گروه‌های مختلف، تعاریف گوناگونی وجود دارد. در مجموع باید گفت به‌همان اندازه که حیات یک انسان محترم است، «وجدان عمومی» هم به صورتی که به‌عنوان یک انگاره عام از آن نام برده شود، قابل احترام است.

«وجدان عمومی» می‌تواند با نهادینه شدن بین مردم در مسائلی که رعایت نکردن آن ایجاد مشکل می‌کند، موثر و فرهنگ‌ساز باشد و رابطه «وجدان عمومی» به‌عنوان نوعی داوری در جامعه مطرح می‌شود و می‌تواند در بسیاری از مواقع تاثیرگذار باشد؛ یعنی آن چیزی که «وجدان عمومی» نمی‌پذیرد، ما نیز نباید انجام دهیم. «وجدان عمومی» می‌تواند داور جامعه برای ارزیابی اعمال افراد یا قدرت سیاسی هم باشد. به همین دلیل، در کشورهایی که تلاش می‌کنند حقوق افراد به خوبی و شایستگی رعایت شود، تنها به داوری ذهنی و «وجدان عمومی» اکتفا نمی‌کنند، بلکه از دیگر زوایا نیز دست به بررسی آن می‌زنند.

به هر روی تبدیل این موضوع از «شعار» به «شعور» و منظم کردن آن برای اجرا نیازمند تلاش است و باید براساس «وجدان جمعی» به قانون‌گذاری پرداخت. از این جاست که می‌گویند بین «وجدان عمومی» و حقوق خصوصی افراد رابطه مستقیم وجود دارد. این موضوع می‌تواند به یک اصل حقوقی هم بازگردد، زیرا گفته می‌شود که «قانون باید چیزی باشد که عقل به آن حکم می‌کند». این امر در مبانی احکام فقه اسلام و همین‌طور در قوانین جاری نیز موجود است و مبنایش این است که حقوق یا فقه طوری عمل می‌کند که عقل آن را به رسمیت می‌شناسد. نقش «وجدان عمومی» در تنظیم روابط اجتماعی مردم با یکدیگر و تنظیم روابط مردم با قدرت سیاسی یا دولت در چنین فضایی مطرح می‌شود. به همین دلیل مسأله «وجدان عمومی» ارتباط تنگاتنگی با حقوق شخصی افراد، حقوق شهروندی و حقوق بشر پیدا می‌کند.
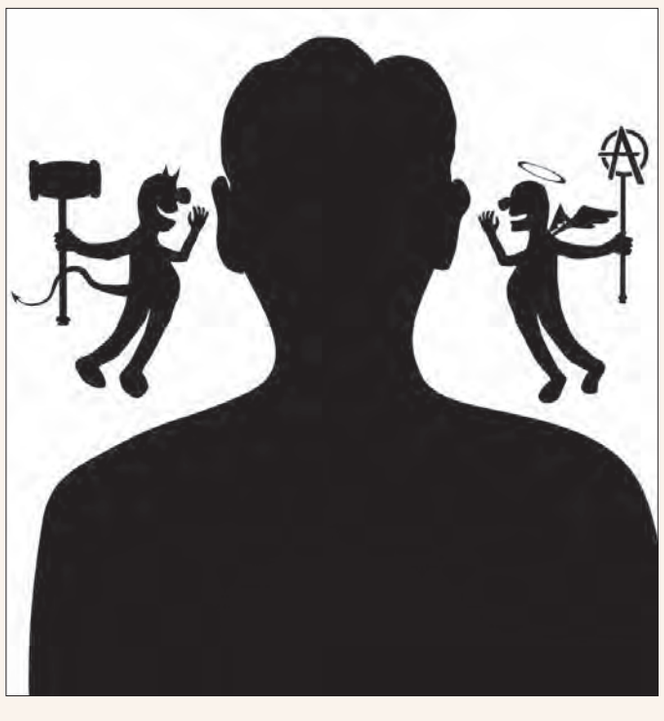
بدیهی است صرف این ارتباط در عالم ذهن به تنهایی نمی‌تواند مثبت و حامی حقوق اشخاص باشد زیرا قانون‌گذاری و چگونگی آن هم در این زمینه مطرح می‌شود. قانون‌گذاری برای این است که خواسته‌های افراد و جامعه به رسمیت شناخته شود و حاکمیت هم با اقدامات اجرایی خود از آن حمایت کند، لذا قانون‌گذارانی که برخلاف «وجدان عمومی» و خواست جامعه مبادرت به تصویب قانون می‌کنند، هم مذموم قرار می‌گیرند و هم قوانین مصوب آنان به علت ناهماهنگی با «وجدان عمومی» کاربرد ندارند، یعنی در عمل به‌عنوان قانون ناکارآمد یا غیرقابل اجرا تلقی می‌شوند. از سوی دیگر، حاکمیت با تحمیل قوانین نامتناسب با «وجدان عمومی» نه‌تنها در «وجدان عمومی» جامعه خاص (ملی) بلکه از لحاظ منطقه‌ای و بین‌المللی هم مورد سرزنش قرار می‌گیرد. در این وضع، بین مسائل حقوقی و داده‌های آن، تعارض به وجود می‌آید و از طرف دیگر از طریق همین «وجدان عمومی» است که در مورد مسائل خاص قضاوت‌های مختلف صورت می‌گیرد.